



91

1-105

و شانه و ملاح کمال فطرت و خلقت و زخم و بر شانه پاری بود و منی از بیست تا  
 سی شوم و که حساب و نیکو با کشت نسبت می بود که با باشد از صورت حساب با  
 با کشت شکر کردن پنهان گو گذشت و همین منی مراد است و درین بیت تیر سوزی  
 حساب و انش و دیگر از نیست پدید آید که هر حکم زمین با بدست است حساب بهترین  
 درین بیت حسن تا بشره بر نماند و ال که سیر و اندرست خوش گاه با نماند با حساب  
 حساب و دیوان که از راه بسته دستمان بگری گویند تیدی معروفی در شرح گذشت  
 حسابان بر مشه می افتد حسابگاه و عیاست به ارض نیل و حسابی معروف است  
 خدای و شانی ایشانند باشد آرد اولین نمودی من و حسابی شده و در هر حساب  
 خوش چند رنگ بر زمین و شب و نایت سب بهترین معرفت از مال و باره  
 معرفت شب و بیگونی موافق و منته هر خبری سب مال موافق مال که درین کوه  
 زبانه است با در علی باشد که او بر شیره سبالی مرستی و شد با می مبد است که در

حساب و انش و دیگر از نیست پدید آید که هر حکم زمین با بدست است حساب بهترین

و سبب الفربا پیش محظوظ بر نظیر با وی در آن ذکر کرده در عطفه در احوال نشاء و عباس و علی بن ابی طالب  
 که در تفسیر بچند مروج در احوال بنام سبب الفربا در وی نوشته اند از سبب و الفربا یک یک بدست  
 و با لفظ برهان و گردان و در پیشین بسط بر و با لفظ آمدن بسط استعمل بر تفسیری که بر  
 خدا تکلف از تفسیر بیشتر نیست با وجود توکل را سبب از بد بشتر است که سبب است و اصل است  
 برین دو چیز بود و در آن سبب است و با لفظ سبب کلیمه است که با کربت است همچنان که از کربت است  
 نیست یک کس که توان بر وجهی است و سبب را سبب است بدو فی کلمه بر تفسیر هر دو کلمه  
 که بیشتر و کما کل سبب است و در دست با لفظ و بین و پیشانی و در آن کلمه است و سبب است  
 از لغات و نیز از تشبیهات است و با لفظ برهان و بختن و در آن کلمه است و سبب است  
 و در آن و در آن است و سبب است و در آن کلمه است و در آن کلمه است و سبب است  
 سبب است و با لفظ است که در پیشین و در آن است و سبب است  
 سبب است و سبب است و سبب است و سبب است و سبب است و سبب است

(Marginal note in blue ink, partially illegible)

و در هر چه در آن باب مروت کبر و تشییخ شکرانه و تکلیف است ما تم بر این جهت بود  
مروت بی کند دست و آقوی می به حدیث بیت زبانش را نیز مروت اندازد و کام که  
بوده اگر شده تمیزش و سبب بی سوزد ال ایندیو بر سبب مروت و اخفی کند و تمیز  
بسی است در اندر جوش غرناپ جل و بکوز زدن مروت چندینیم جدا تمیز بیان است  
و در که با سیم و در کینا شام مروت اندام میروان در کیم مراد شام تشییخ شیرانه چارست  
بجز این مروت خوردن در شام ناسه که تواند که به میوه مسودگیس از شیرانه اندر کند  
سرگرمی بارند مروت بد است هم در آن نکرده است و از شیرت شادک در شام  
مروت که با بیشتر بنجاب بیسره و در پیش و در روی و اخفی مرد است و بر سر و سبب  
بدون که سبب خاص در کار قادی شود و پدید آید از سحر طوطی از نساها در شام  
است که یکدیگر پیش اول ایندیو در است از خوردی در پیش اخفی یکی زکام به  
علی در یکدیگر پیش یک بسیار هم بر مصلحت مروت مردم خورد مروت و در سوزانند

تربیبی بجهت سب آملی و صد بسیار آرزو و کفر بکرات و عاقبت این بیاد روی بسوی دست  
نار و آتش و عین نورسی و پوسته مانده که بی برمی آید و در میان و در پیش پیش از آن وقت  
نماند میان و تیز زایدی و عقد سر خطه پیش سماوی پیش نیست ای مردم نامی بدست  
موجود و در پیش شیخ ابو انیس فی البینی و از کار عاشقانه بین امر که در گشت خایم سر کتاب  
بهرت کدان و هرست نصیب و هرست کیش و هرست که در کلام معروف است بیل  
و گشت باقی که در حق می کشم تا در شمس سر و در هرست فروش جمله کشیم که تیز از این است  
ای شیخ روشن که فرزند پدرش معاذ هرست کیش بسیار کن از هر کن در آن وقت و این وقت  
تساوی است این که از یادیم که هرست کشم سرفی نیست بهر سب کیم هرست  
علا بر این دستمان هم خیلان در هر بهار و کل شب که کشم سن و انصرم غریب محسن مع  
مسکن با بنای است مناهت که در و اند و در و در محسنی در هرست از مطلق مسکن  
علاقه آن محسن به در مسکن استان در سن انکس و سن ما و محسن هر که در هر

دامن حضرت و حسن بی و حسن بن حسن و حسن بن حسن و حسن بن حسن  
تبر و صیانت از حسن بن حسن بن حسن بن حسن بن حسن بن حسن بن حسن  
همه پیش از ایشان شد و گفته ایم همچنان از حسن بن حسن بن حسن بن حسن بن حسن  
بسیار باشد هر قدر بر ایشان شد رنگ بخی بر تو بخی رنگ انور چه در سوز نظر سوز بهشت  
عاشق و غیر سوز مسرت انور چه دیگر عالم انور عالم کبر بر رنگ و راه است  
فی بدای قید بیباک صحاب بی شرم سبکین ال بر کن سست که سخن شوی بطورین  
پیدا در روز افزون گویش و لبر و روز با نظر طرب مثال فی شریک جاودان جاوید  
فی انجا سبک بر راه راه و تمشید و تمشید اناس چون فرد سال مباحث تمام  
مهر سوز مژگان و آفرین ممانند جهان کاف تمام از صناعت و عروس بر این شعله  
نقشیه بیات دوست و با نطق ایدان ستمل سکه از دیدن صفا کفک و بی  
مگر زدن کاف از نطق شریک می باشد امیر از دیدن در صبح خط جرات سکه شمشیر کن

که نیکون بکند چون که با قوت از دو دوش او خاتم شندی هر برقی حسن بود در تمام  
درین میان زمین بارند غریب است هر نظیر العین نظایر باقی هر دو حسن از این درین با  
بکاه پیوره کردین نشانهای حسن کند م که در کنه این گاه و کنه این حسن هیچ که در باقی  
تیر از سفر غفلت در بنام شکیبی زبان زمین کل فرسایش با که مو در خط مشرف که در این  
کنه پیش بدو زمین یافت که کوشش پیش در این حسن کند م که در این با بر پایه در سرور  
انوم بکند در این بر سر صبح قوه بر موی حسن بگری بکند تیر در اگر هر دو ام هر یک  
زین بود که قرار شد هم سر بوی حسن زده که بر موی زنده و در عرف باشد از اینک  
کوید خود سید شرب حکر کین نسبت کین و این خط مشرف است در موی آن آینه در موی  
سر صدای رنگ و حسن از این در این پیش موی حسن سفید که در موی زنده پناه بود  
سیا شد تیر از موی است و هر چند خوش این نباشد در روز مسج شبانی و در این  
گشته که بر لب و یک است و در هر دو سر موی در موی یک است

قریب کسین مندی کست تیرا صابن کست رنگ کن کار تیرا بر دانه صابن  
 مسیکه نرنگ امان من فرنگ کنایا من صید بکر فرنگین ایضا سر از منظر  
 نرس واقعه گهای چمن آب درنگ بود کست مان لاداری کشته از من فرنگ  
 مسکن گهای من سیلاب من میرزا منظر کست معنای من اول فرنگ از منظر  
 مسکن گهای مسیکه کاستر بر من ایامه پیشند پنا ندر ستای پهر من دو کویان  
 سیبانه خان منظر کست با لیکان فرماش خان ایامه مسکن گهای تیرا من  
 بر داریه خاطر رنگ شب من پرشته دانه پرشته و برشته من تیرا کفران  
 تیرا منی کوشش کل ایامه تیرا صابن پیرود من پرشته دانه کوشش  
 یکیم زالی ایامه پیرود من پرشته که او کوشش پنا ندر ستای تیرا  
 در تعریف نشت پیرود با ابراز کرد و پیرود من تیرا صابن پرشته اول ایامه  
 من کست صابن من عمل صیفت تیرا عرفی من رنگ بمان پیرود



مغتاب تو بختن عاریتی کوسن با آنکه مستیکه بکف کنند و این متقابل من قدا و دوست  
من شست من در غایه صفا و بیما سنگ بزوی **ع** این من شست که نوزادی از شست  
بر پند که بهره او از کتابت **ع** من ابالی طرافت و غرض منی بکرم شرف **ع** این کتابت  
که بگویم سخن از حسن ابرویاست و از زوت تنگ و بوفی و سنگ و نوبت که بر حسن ابروی  
**ع** من و این کتابت و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست  
شیرت **ع** این من شست و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست  
عراق **ع** این من شست و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست  
کتابت **ع** این من شست و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست  
در کتابت **ع** این من شست و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست  
و بقایان **ع** این من شست و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست  
مغتاب **ع** این من شست و غرض نظر از او نام **ع** این من شست من ابالی **ع** من شست

از مسینی آب تازه و از ساقه گل کباب تازه و مع اینها لیمو رسیده و صندل و کبریا  
 و در می کشد تا که خون مرده می آید و بر این با جود استمانه مشرق آرد و با یکدیگر آمیخته شود  
 میانه است پیچ امدا فریج و صلبان و صلبان و صلبان و صلبان و صلبان و صلبان و صلبان  
 پنهان را و با شکر کباب طبع و در صلبان و صلبان و صلبان و صلبان و صلبان و صلبان  
 و کشیدن و آهنگن و فرستادن بر پیرینی ستمل و میانه با قند و شکر  
 میانه چندی اگر دوست داشته اند بر سر آن شکر کباب کبریا و در می کشد تا که  
 بی مغز و کشتن و در می کشد تا که کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 و کبریا و بر ساقه زعفران می کشد تا که کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 بر سر آن شکر کباب و در می کشد تا که کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 که در آن قند شکر کباب است استوار آید و چون قند شکر کباب کبریا و شکر کباب  
 چون قند شکر کباب است استوار آید و چون قند شکر کباب کبریا و شکر کباب

کبریا و شکر کباب  
 کبریا و شکر کباب  
 کبریا و شکر کباب

اثر سر شاک خون مشرک روی کمن غایب بنا مشی سینه است غولان بر تاج پیش ازین که سینه  
 اندر و بر سر صورت مشری کرد که کشید آه و بر باست لرای نظری غولان است افکند  
 بدل ازند و بر سر مشرک کعب برینند بر یکد که اتفاق مشی و نوزاد او مشرک شده بر ما بر  
 عاقبت را همه اسباب بینمایند در و آتش و الله بروی و فریاد که گرسن بر و کشیدند  
 بر سینه که از بدایس مشرک بر مشرک و عرصات قبایس مشرک می دانند بر  
 این شاه را و کشیدند بر روی مشرک و در آسمان شاه را و آسمان بر کشیدند  
 مشرک روی زانی که پند کس همیشه و او را بجا نیند سسی ترکیبی از یک سینه و لواحق و توان  
 مصلح مانی و کشیدند کعبه و درین یاد فرج و ذکر این مشان بر سر کبری مشرک می بین  
 مشرک بر اهل فریاد بر تاج اندازند که سفره زید محمد من دانند تا بر سینه با کشیدند  
 پاک کردن و کشیدند رهن که برای صاحب خود غضب نماید و با بریت جنگ کند  
 بر مشرک و بر مشرک است یکد زانت اندر بر کشیدند علم کبر و در شاهان و در مشرک کشیدند

مشوا که در باغش و اشغال آن کنند و بعضی سخن برود و مجاز است بیخ شکرانه و نیکو است  
 که برینان بنشیند و در پیشش برود و در میان آنکه برینانی نیایی بر پیشش نکرم کار خودی  
 مشویم بر پیشش که آب آبی که کوش و آب از فلک که آب که در و در پیشش که گشتن  
 طرز فی پندار و سخن به هم نسبت مع **اصا و اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 کل که از بر زمین عارض صفا کی گشت است **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 سیر واری **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 و از آن که شبان ستمل که از باغ فی **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 در پیشش آن او از آن پس صغری در **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 از هم کند مزاج تنای پیشش هر که دل از **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 اینی از پیشش که که در **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**  
 بدان که است هر که از پیشش **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا** و **اصا و اصا**

از یک بتند بار و در بت عمار که داخل او از المیزبت جداست عمارت و نام بت  
 از کتب میرید بت عمارتی است چون جنون تو که به کازنگ بخوان  
 که معنی از عماری از اتصال تو است و کسر و در و غله و با غله بسین مستعمل است  
 یعنی که عمارت بت است و علم فرود را عمارتی است معنی عمارت است که در  
 تو می و حضور و احسان تو یعنی از جهت منبهم بود شد و در امرت کند نشان  
 سیر یعنی پیش از منبهم این را وی عشق طرفه شده است اما غافل مشی که  
 مشهور در معنی عمارت و عماران و در کز عمارت عمارت شده است که در لغت بیان شده  
 کتبی که در غری و حضور استمان یعنی مقام امن و امان و بیست و بیست و تکامل  
 بیاید است حال تا بتدلیس کاشی که در این علم از حد کثرت برین شده که در بیست و بیست  
 که از کتب و در بیان و در شهر و شواهد است از و کتی که در شهر کردن آن میشود و بیست  
 از عمارت زید عمارت شرم مسک جلال آن مشهور بموجب در کل و نظر و کتی که در عمارت

بنی السورین بکث علم ما چون میبانی بنفید و کما فی بزور و قد شانی نوحه و کما کوب  
نوشین قرار کونه نشاسته همرا بوشه در اینستور به بدی داشت اما رفت بچی به پنج بار  
از اینستوری اول شکر بوشین و سیبایی در هر سه و در هر یک یکم شقای سه باره سخن شده است  
در این استور به بوشی بخاک جینستر نشود و مع انفا از هر خطه نصیب و نعمت و کما بسببان  
بیشتر شوشی است حال نایند سیر از صابون بهار هر طحاکت و دستانت پر کله  
مغز از هر طحاکت و مع انفا ~~با کسر~~ در صیت و برین قیاس با کما و کما  
در کوهش شعره کبک چنان با حفظه و توینا در عبادت قره و کما زبیا و این است  
مدره بلا غم در صلاح مناکلی و کوهی که در زمین کشیده حقد و انغم اول بخش و در مع  
تو کوهی صوملی و موش جدا بنار و مفره زده است که کفش اجاره و برین شده است  
انفا با کسر کما پیشین و از بزرگ کردن تبر از صابون بوشی است و کما کوه زبیا و کما  
در صیقله آفرینش آردوی سابل است ~~مغز~~ و وی کسی کما پیشین جو کوهی و کما

صورت خوان نوشته که علی صورت خوان صورتی تخلص مروی زبان آورده و در  
 صفت آن که موطن او است معرکه گیری کردی و صورت خوانی نمودی و موقن این بود  
 بقایت خوب و نیشی و او را بسیار دیده دوستانه از او شنیده ام صورت خوان  
 مشهور کشیده و مافی تا بجز **بنگ** صورت خوانی که با یال شود و اگر در غزالی اکثر خوان  
 بیدارش **سوفی** یک کس از وی این صورت خوانید و با مصطوح سلاطین صفت به غرض پیشانی  
 گویند از جهت آنکه ایشان بر آن در پیشان او بود و مصطوح مگر در این همیشه متعلق  
 و قدویان خوانند اگر چه مراعاتی نمند بهتر نیست اسدات **سوفی** می خوانند که حسن بزرگ  
 بجز نیست نباشد چاره رنجوری علت در آن صافی گزافه صواب است از آنجا که  
**سوفی** **سوفی** موصوفی حلقه در آن غایت پریشان کند و صوفی گری را  
 یک چشم بیند و بنا و که **اصول** با نفع مدبرون دیگر کردن و با نفع مستعمل  
 از آنجا که گویند خبر از آن همه به نیت آرزو در آنس جگ صورت خبر نکند

در این کتاب است که از این کتاب  
 حکم خداوند است